

## شیخ محمد حکیم خراسانی

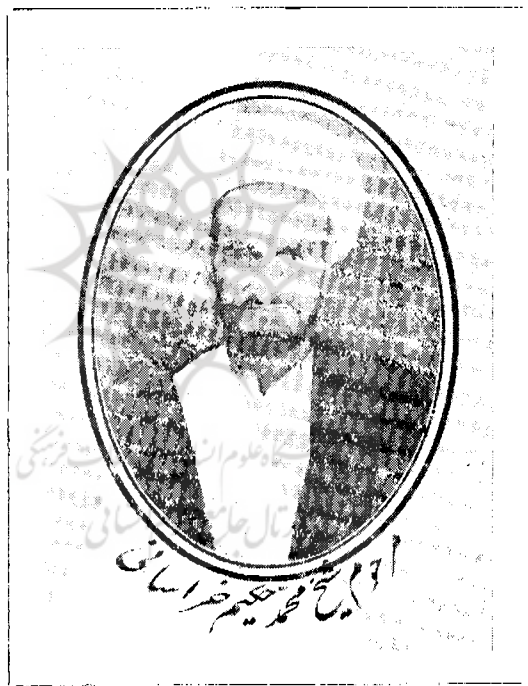
### شمع دانش مرد از مرد حکیم

مصرع بالا ماده تاریخ وفات مرحوم شیخ محمد حکیم خراسانی است که در  
اواخر سال ۱۳۱۰ شمسی و ۱۳۰۰ قمری در اصفهان در سن تقریباً پنجاه و پنج  
سالگی زندگانی را بدرود گفت .

بنظر نگارنده نگارش ترجمه حال و بحث در اخلاق و روحیات بزرگان  
و وا نمودن مرام و طریقه آنان بطوریکه حق مقام ادا شده باشد کار همه کس  
نیست و کسی عهده دار انجام این مهم تواند بود که با شخصی که موضوع بحث  
است - نخیت و تناسب روحی داشته و از لحاظ علمی تا اندازه‌های با آن شخص  
هم افق باشد . مثلاً کسی که از چهار دیوار مادیات قدمی بیرون نهاده و از  
عرفان و فلسفه جز نامی نشنیده است و روحش هزار گونه آرایش مادی دارد  
هرگز حق ندارد در مقام تجزیه افکار مولوی و بحث در طریقه عرفانی او  
برآید و اگر چنین کسی دعوی کرد که چنین کاری را انجام داده است بدان  
ممانند که نابینائی یک شاهکار نقاشی را در دست گیرد و هنرنامه‌های استاد و  
دقایق قتی را که در آن بکار برده است برای شما تعریف کند و بالجمله پیمودن  
این راه بر بیچ و خم تنها بهدایت شمع دانش و سنجیدن این گوهر گرانبها فقط  
بترازی علم ممکن است و بس .

بنابراین مقدمه و بعلمتی که ذکر شد منظور بنده در اینجا نگارش شرح  
حال کامل مرحوم حکیم خراسانی نیست و حسب الامر استاد محترم آقای وحید  
که همشان بقدر امکان مصروف اشاعه علم و ادب و احیاء نام بزرگان است  
کلمه چند بنام یادبود روح آن مرحوم بطوریکه از خود ایشان شنیده و یا از نزدیک  
دیده‌ام می‌نگارم .

مرحوم حکیم خراسانی تحصیل را در سبزوار شروع و در آغاز جوانی بهمین قصد بمشهد که در حوزه علمی آن تعلیم ادبیات تازی و فلسفه رونقی بسزا داشته است سفر میکند و در آن شهر ادبیات عرب و مقدمات فلسفه را بدقت فرا میگیرد و پس از چند سال برای آموختن فقه و اصول بعقبات مشرف میشود و چندگاه در نجف در محضر مرحوم آخوند ملا محمد کاظم خراسانی وغیره بتحصیل علوم مزبور همت میگمارد ولی اقامت او در عراق بعلت ناسازگاری آب و هوا طولی نمیکشد و از آنجا باصفهان رهپار میگردد و در مدرسه صدر اصفهان که تا پایان عمر در آنجا بود حجره ای اختیار میکند .



اصفهان از دیرباز یکی از بزرگترین مراکز علمی ایران بوده و در آن هنگام بزرگانی مانند جهانگیرخان قشقائی و آخوند محمدکاشانی در آن شهر تدریس میکرده اند و مرحوم حکیم خراسانی در محضر جهانگیرخان وغیره

تحصیل فلسفه و منطق کرده و علوم متداوله عصر را تکمیل و تا آخر عمر بدقت و بحث درآموخته‌ها و تدریس آن مشغول بود.

مهارت مرحوم شیخ محمد بیشتر در فلسفه و منطق و کلام بود ولی فقه و اصول و ریاضیات و طب قدیم بطور علمی و بویژه ادبیات تازی را خوب میدانست و کتابهایی که غالباً تدریس میکرد عبارت بود از شرح منظومه سبزواری و اسفار ملاصدرا و شفای بوعلی در حکمت و شرح مطالع و شمسیه در منطق و گائنی هم قانون بوعلی را در طب و کتاب مطول را در معانی و بیان درسی میگفت و اخیراً نیز کتاب قوانین الاصول را تدریس میکرد و در حسن تقریر و لطف بیان سرآمد همه مدرسان بود.

مرحوم حکیم خراسانی از لحاظ فضل شاید در عصر خود کم نظیر بود و با آنکه در اواخر عمر قوه حافظه اش بطوریکه خودش میفرمود خیلی تحلیل رفته بود بسیاری از آیات قرآنی و حکم و امثال تازی و قصاید عربی و فارسی و مقامه های حریری را از برداشت و باقتضاء مقام از محفوظات خود استمداد میکرد. تاریخ ایران و عرب را بخوبی میدانست و کتابهای مشکل تاریخی را مانند تاریخ و صاف و دوره میرزا مهدی خان استرآبادی و غیره بدقت خوانده بود و با ادبیات فارسی که در حوزه های علمی قدیم هیچگونه محلی نداشت آشنائی کامل داشت و چون از زبان بیگانه جز عربی چیزی نمیدانست در فلسفه غرب دستی نداشت و چندان تمایلی هم بان نشان نمیداد و بعلمت نا معلومی هیچ گونه تألفی از خود نگذاشت.

حکیم خراسانی از حیث فضائل اخلاقی و بزرگی روح و علو همت و استقناء طبع بطور قطع در عصر خود بی نظیر بود.

گمان میکنم اگر کسی بخواهد ارزش علمی دانشمندی را بسنجد خوب است قبلاً بدو امر ذیل دقت کند: ۱- انعکاس و تأثیر علومی که آن دانشمند آموخته است در روح او تا چه درجه است.

۲- مقصود او از فرا گرفتن آن علوم چه بوده است و عبارت دیگر دانشمند حقیقی و ویژه کسی که داعیه دانستن علوم الهی و ماوراء الطبیعه را دارد باید روحش طوری باشد که آینه تمام نمای دانش او باشد و علم را برای علم بیاموزد نه برای مقصود دیگر. مثلاً فلان دکترس در فلسفه که در فلان دانشگاه تحصیل فلسفه را پایان رسانیده است و گواهی نامه علمیش که در دست دارد گواهی میدهد که يك دوره حکمت را آموخته است ولی اگر لباسش اتفاقاً مطابق «مد» نباشد یا غازه صورت رقیقش از آن او پر رنگ تر باشد جان میدهد نمیتوان باور کرد که از فلسفه بهره‌ای برده است یا کسیکه از آغاز بمنظور گذران معاش و جمع مال در مقام تحصیل علومى بر میامد و علم را آلت رسیدن باین مقصود فرض میکنند و بنیت تظاهر و کسب اشتهار یا گذرانیدن امتحان اصطلاحاتی میاموزد نمیتوان گفت حقیقه دانشمند است و آفت خانه سوف علم همیشه و مخصوصاً در این دوره همین امر است پس باید کوشید و این خیال را که تحصیل میکنم تا سر انجام فلان قدر حقوق بگیرم از مغز دانش آموز بیرون کرد و باو فهمانید که اگر مقصود مادی را در کسب دانش کنار بگذارد بالتبع بهمین مقصود بهتر نائل خواهد شد.

اگر دقت بفرمائید بزرگان فکر و پیشوایان دانش در تمام جهان و در هر دوره بدون استثناء دارای دو صفت نامبرده بوده اند.

یعنی در مرتبه اول تهذیب روح خود برداشته اند و علم برای آنان مقصود بوده است نه وسیله و اگر از دانش خویش فایده مادی برده اند این فایده منظوم اصلی نبوده و بالتبع حاصل شده است و مرحوم حکیم خراسانی بی شک یکی از آن دسته مردم است که علم را برای دانستن و بکار بستن میاموخت آموزشگاه حکیم سرموئی بمادیات تعلق نداشت و همه عمر در گوشه بامنتهای بی نیازی و علو همت بسر برد و همه دستکاه هستیش عبارت بود از چند جلد کتابت و بس و بدنیا و تجملات ظاهری بدیده حقارت میگذریست و از طرز زندگانی خود کاملاً رضایت

داشت و از اینرو همیشه خود را خرسند و نیک بین نشان میداد. تحصیل مال و تشکیل یک زندگی مجمل برایش دشوار نبود و چند مرتبه بکارهای زرک نامزد شد و با تبسمهای حکمانه آمیخته با یک جهان بی نیازی دعوت را رد کرد و البته مقصودش آن نبود که بهلو از کار تهی کرده باشد زیرا شب و روز مانند یک نفر محصل جدی تحصیل میکرد و بدیگران بدون آنکه دیناری از این رهگذر بساو عاید شود تعلیم میداد و از این راه سهم خود و بلکه بیشتر بجامعه خدمت میکرد.

روشن است که صرف نظر کردن از مادیات با امکان حصول آن کار آسانی نیست و شاید تصور شود که اگر برای حکیم ممکن بود یک خانه مجمل و زندگی مرفهی داشته باشد چرا بگوشه مدرسه و زندگی بسیار مختصری قناعت میکرد و حال آنکه رجحان طرز زندگی اول بر دوم قابل انکار نیست. جواب این نظر با قطع نظر از تعلیمات فلسفی و عرفانی خیلی واضح است زیرا هر کس هر چه را بخواهد برای یک مقصود است و این مقصود در تمام افراد متحد است و آن اقناع نفس است و برای رسیدن باین مقصود دو راه است یکی آنکه شخص کما بیش وارد میدان برگیر و دار اجتماع گردد، زد و خورد کند و تحصیل شهرت و مقام نماید و بالاخره به آرزوهای خود که غالباً مادی است برسد دیگر آنکه از طریق آزهد و ریاضت و کف نفس و پرورش روح خود را از خواسته‌ها بی نیاز کند و از این راه نفس خویش را راضی و اقناع نماید و علاوه بر غالب حکما و عرفای ما بسیاری از بزرگان دیگر مانند: تولستوی و گاندی و غیره بیرو همین طریقه‌اند: آرزوهای مادی حکیم نیز بسیار محدود و وجه روح و کمال مطاوش خیلی عالی تر از مادیات بود.

حکیم بسیار خوش مشرب و نیک محضر بود و با هر کس از هر طبقه محاوره میکرد او را فریفته خود میساخت و دانشمندان از دور و نزدیک

بیدار او می آمدند و اگرچه تا پایان عمر گوشه نشین بود و تأهل اختیار نکرد ولی همیشه جوانانرا بازدواج و ورود در اجتماع و سعی و عمل توصیه و تشویق میکرد و دارای روحی تجدد خواه بود و باصلاحاتی که در این عصر شده و میشود بدیده نیک بینی مینگریست و در محیط خود تنها کسی بود که روزنامه و مجله میخواند و از اوضاع جاری دنیا بخوبی مطلع بود و طلاب را بخواندن روزنامه و فرا گرفتن علوم جدید تشویق میکرد.

یکی از معایب بزرگ طرز تحصیل قدیم آن بود که محصل از روی برنامه صحیحی که اجراء آن اجباری باشد تحصیل نمیکرد و در کار خودش و آزاد بود بطوریکه یک نفر محصل مثلاً میتواند شرح امثله را خوانده و نا خوانده بخوزه درسی خارج برود و حکیم که خود از روی برنامه منظم و دقت کامل تحصیل کرده بود این امر را آفت بزرگ تحصیل میدانست و حتی المقدور از این بی نظمی جلوگیری میکرد و بارها میگفت اگر کسی ده سال در مدرسه بماند و کتاب مبسوطی را مثلاً خوب بفهمد بطوریکه بعد بتواند دیگری بیاموزد هزار مرتبه بهتر از آنست که در این مدت چندین اجازه نامه اجتهاد بدست بیاورد و در اثر بی نظمی در تحصیل هیچ تفهیمه باشد بالجمله وجود این مرد بزرگ بانواع فضایل اخلاقی آراسته بود و گفتگو در اطراف آن در حوصله یک مقاله نمیکند و عجاله همین مختصر قناعت میشود

علی صدارت

«» «»

اوصاف و اخلاق و مراتب علمی شیخ محمد حکیم بیش از آنست که در حیز تحریر آید. مرا با وی تقریباً از چهل سال پیش دوستی کامل برقرار و این دوستی و ارادت در حوزه درس جهانگیر خان قشقائی نورالله مضجعه آغاز شده و همواره تا آخر عمر آن مرحوم برقرار و در مسافرتهای اصفهان همواره زیارت وجود مقدس وی مرا نصب العین بود.